

نگرشی بر دلایل ناکامی روابط ایران و آلمان در زمان رضاشاه

دکتر عمادالدین فیاضی^۱

حامد درخشان پور^۲

چکیده

همزمان با دوره زمام داری رضا شاه در ایران ، شاهد اوج گیری دسته بندی ها و جناح بندی های اساسی در اروپا هستیم . بسیاری از ممالک غربی ، که بعدها در جنگ جهانی دوم به عنوان دول متخاصم رو به روی یکدیگر صف آرایی نمودند ، چند سال قبل از آغاز جنگ به منظور پیشبرد اهداف سیاسی و اقتصادی خود به رقابت شدیدی برای تحت سلطه قراردادن کشورهای که هم از نظر منابع نفتی و هم از نظر ژئوپلیتیکی حایز اهمیت بودند ، دست به کار شدند. در این میان ، ایران از جمله این کشورها به شمار می آمد که هم دارای منابع عظیم نفتی بود و هم از نظر استراتژیکی از جایگاه والایی برخوردار بود. در این بین نگاه دولت مردان ایرانی به کشوری همچون آلمان و امیدهایی که به این کشور بسته بودند ، و موقعیت خاص ایران از دید آلمانی ها ، سبب نزدیکی دو کشور شده بود. اما این پیوند بر اثر اشتباهات تاکتیکی دو کشور و پاره ای شرایط تحمیل شده بین المللی سرانجام با ناکامی و شکست رو به رو شد. در این مقاله سعی شده است دلایل عدم موفقیت دو کشور در بهره برداری از این رابطه مورد بررسی قرار گیرد .

واژگان کلیدی: آلمان نازی، هیتلر، آلمان ها ، ایران ، جنگ جهانی دوم ، رضاشاه

۱ . استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهر ری

۲ . کارشناس ارشد تاریخ

مقدمه

روابط ایران و آلمان نازی با نگرش های کاملاً متضاد از سوی دو دولت طرح ریزی شد. نگرش رضاشاه به آلمان به عنوان متحدی بود که قادر به درهم شکستن دوهمسایه استعمارگر شمالی و جنوبی ایران است و از سوی دیگر تبلیغات نژاد جهانی آلمان ها نیز در روحیه برخی ایرانیان اثر بسیار نمود. همچنین برنامه های بلند پروازانه صنعتی شدن کشور از موضوعات بسیار مهم برای دولت ایران بود که ارتش نیز شامل این برنامه گسترده می شد و با توجه به اینکه آلمان در هر دو جنبه صنعتی و نظامی بسیار پیشرفته بود، از این رو در برنامه های ایران مورد توجه قرار گرفت و حضور متخصصان و مهندسان آلمانی تشدید پیوند دو کشور را در پی داشت. بنابراین در عرض مدت نه چندان طولانی در عرصه های گوناگون صنعتی و نظامی شمار بسیاری از مستشاران آلمانی امور را در دست گرفتند.

در طرف دیگر، دولت نیرومند آلمان نازی و نگرش متفاوت آن قرار داشت. دولت مذکور به دنبال راه حل های گوناگون برای پیشبرد اهداف توسعه طلبانه خود بود. با توجه به این خواسته که در صدر نقشه هایش قرار داشت، پای بند به هیچ گونه قرار داد یا قول نامه ای نبود. مسئله نژادی، آن گونه که ایرانیان می پنداشتند، نبود و همکاری در زمینه های صنعتی نیز مسیری یکطرفه رامی پیمود. علاقه مندی آلمان ها به ایران ریشه در ذخایر عظیم و موقعیت جغرافیایی این کشور داشت که بر سراثتباهاات هردو طرف، سرانجام این پیوند نه چندان مستحکم، از هم گسیخت و از میان رفت.

در ۲۵ اوت ۱۹۴۱ (۳ شهریور ۱۳۲۰) متفقین از شمال و جنوب ایران را مورد حمله قرار دادند و در مدت زمانی کوتاه کشور به اشغال آنان درآمد. شیرازه سیاسی - نظامی و اقتصادی ایران از هم پاشیده شد و امید به کمک های آلمان نازی به یأس مبدل گشت.

مهم ترین علل این ناکامی نه تنها حمله متفقین به ایران و اشغال آن کشور، بلکه اشتباهات صورت گرفته از جانب هر دو دولت بود. لذا برای شناخت کامل شکست بیست و پنجم اوت و عدم حمایت آلمان از ایران در بعد از آن، باید خطاهای دو طرف را به طور جداگانه مورد مذاقه قرار داد.

الف: اشتباهات اساسی دولت ایران در روابطش با آلمان

۱. همزاد پنداری رضاشاه با هیتلر و عدم شناخت واقعی نیات او

اشتباه شاهنشاه ایران بی شک از احساسات او نشأت می گرفت. لذا، از بارزترین عواملی که باعث علاقه مندی رضا شاه به آلمان شده بود، شخصیت خارق العاده هیتلر بود (Iran Geschichte..., 2009). پیشوای آلمان مهارت بسیار فوق العاده ای در جلب قلوب عامه مردم داشت و فن سخنرانی وی از مهم ترین عوامل توفیق او در تسخیر احساسات آلمانی زبانان بود (شایرر، ۱۳۷۱: ص ۱۶۹).

رضاشاه با دیدن جلال و شکوه ارتش آلمان و ظاهر آراسته و منظم و منضبط آلمان ها، رمز موفقیت رایش سوم را تنها در شخصیت هیتلر مشاهده نمود. این مسئله از اخبار مذاکرات محتشم السلطنه با هیتلر به روشنی نمایان می گردد که چگونه مقامات ایرانی تحت تأثیر رهبر آلمان ها واقع شده اند (روزنامه اطلاعات، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۹). علاقه مندی مفرط و بیش از حد به هیتلر عاقبتی تلخ دربر داشت. این مسئله منجر به ایجاد پیوند احساسی محکمی با آلمان شد که حتی وقوع حمله متفقین نیز سبب گسستن آن پیوند نگردید (لنچافسکی، ۱۳۳۶: ۱۸۲).

البته ناگفته نماند که چندی بعد از قرارداد اوت ۱۹۳۹ (مرداد ۱۳۱۸) میان آلمان و شوروی، ایرانی ها از تصمیم آلمان مبنی بر تقدیم ایران به استالین مطلع شدند و بسیار هراسان و سراسیمه به طرف انگلستان میل کردند، اما وضعیتی موقتی بود. زیرا معاملات بازرگانی همچنان ادامه داشت و بعد از حمله ارتش هیتلری به شوروی، شوق و اشتیاق در میان ایرانیان بروز کرد. از این بابت که پنداشتند کار همسایه

خطرناک شمالی تمام است و بدین صورت روابط حسنه میان دو کشور از نو به جریان افتاد (احسان یار شاطر، ۱۳۸۴: ۲۸). واضح است که تصمیم گیری قاطع و خواندن دست آلمان ها از عهده سیاست مداران ایرانی خارج بوده و شاه نیز با دیدن یک حرکت مثبت و منفی نظرش به راحتی تغییر می کرده است.

در طرف دیگر این معادله پیشوای آلمان نازی آشنا به سیاست و بازی های سیاسی روز دنیا حضور داشت که عمده هدف وی برتری آلمان در کلیه عرصه ها بود. با توجه به این هدف از هیچ ترفندی برای نیل به مقصود روی گردان نبود (گ.آ.د.بورین، ۱۳۵۶: ۲۵). او بعد از اولتیماتوم متفقین به رضا شاه، با دادن دلگرمی و روحیه وی را تشویق به مقاومت نمود که بعد از فرار شاه آن مسئله نیز به پایان رسید و با گذشت زمان ایران اهمیت خود را به کل در نظر آلمان ها از دست داد. بدین سبب که بر اثر جنگ های فرسایشی جبهه روسیه فتوحات ارتش آلمان رفته رفته به پایان خود نزدیک و بعد به دفاع و سپس به عقب نشینی و شکست منجر گردید (یارشاطر، همان: ۳۲).

آلمان نازی با توجه به شرایط مبهم و خاص خود مجبور بود برای رسیدن به اهداف خود از هر وسیله ممکن استفاده کند و مسئله «حس معنوی» (moral sens) در این نمونه جایگاهی نمی توانست داشته باشد. سیاست دول معظم چنین ایجاب کرده است که برای حفظ منافع کشور و ملت خود روابط پیچیده و عجیبی با کشورهای دیگر برقرار کنند که بنا بر شرایط، از حالات مختلفی نظیر دوستی، بی اعتنایی، دشمنی و فداکردن دوست دیروز تشکیل می شود. مقاصد دولت آلمان نازی نیز در گرو پی گیری چنین خط مشی هایی بوده است. اگر به چند نمونه از این نوع رفتارها که هیتلر با دیگر کشورهای جهان داشته توجه شود، مسئله فوق الذکر قابل تأیید است: او در سال ۱۹۳۹ (۱۳۱۸) برای آسودگی خیال خود از بابت تصرف لهستان، دست دوستی به سمت استالین دراز کرد و جهان را با او تقسیم نمود. در ۱۹۴۰

(۱۳۱۹) به وسیله تبلیغات گسترده به تهدید شوروی ها پرداخت (بورین، همان: ۸۲) در ابتدای ۱۹۴۱ (۱۳۲۰) برای دیکتاتور شوروی پیغام فرستاد که با تصرف برخی مناطق توسط شوروی مخالفتی ندارد (برژکف، ۱۳۶۳: ۱۴)، و سرانجام در ۲۲ ژوئن همان سال، بدون اعلان قبلی، فرمان حمله به روسیه را صادر کرد (شایرر، ۱۳۶۲: ۱۷۱).

اما هیتلر با بریتانیا چگونه عمل کرد؟ در ژوئن ۱۹۳۳ (۱۳۱۲) در مقام صدارت عظمای پیمان چهارجانبه ای با دول انگلستان، فرانسه و ایتالیا امضا کرد و از صلح در اروپا استقبال نمود (فوتن، ۱۳۶۷: ۱/۵۱۸). یک ماه بعد ماده مربوط به خلع سلاح پیمان نامه را حذف کرد (همان جا). در ۱۹۳۶ (۱۳۱۲) از رود رن عبور کرد و سرزمین های بی طرفی را که با بریتانیا و فرانسه مورد توافق قرار داده بود، مسلح ساخت و تصرف کرد (جان تولند، ۱۳۷۳: ۲/۵۱۸). در ۱۹۳۸ (۱۳۱۷) در طی کنفرانس مونیخ با «نویل چمبرلین» (Neville Chamberlain) نخست وزیر انگلستان (۱۹۴۰-۱۹۳۷) برای تسخیر نواحی آلمانی نشین چک و اسلواکی به توافق رسید و متعهد شد که اشغال آن نواحی آخرین ماجراجویی های نازی ها باشد، ولی بعد از اتمام کنفرانس توافق نامه را ابطال نمود و کل کشور چک را فروبلعید (شایرر، ۱۳۶۲: ۲/۶۵۷) و سرانجام در ششم سپتامبر ۱۹۳۹ (۱۳۱۸) لندن را بمباران نمود (همان: ۶۹۵).

روابط هیتلر با موسولینی که نزدیک ترین و مهم ترین متحدش بود، نیز قابل توجه است: در ۱۹۳۷ (۱۳۱۶) موسولینی را به عضویت دول ضد کمونیزم پذیرفت (فوتن، ۱۳۶۷: ۱/۵۱۹). در ۱۹۳۸ مخالفت های او را با الحاق اتریش به رایش سوم نادیده گرفت (دنيس مک اسمیت، ۱۳۶۳: ۳۲۳). در ۱۹۳۹ با او پیمان نظامی امضا کرد. در ۱۹۴۰ ایتالیا را به جنگ جهانی کشاند. در ۱۹۴۳ موسولینی را که بر اثر شورش داخلی در زندان بود، آزاد ساخت و در ۱۹۴۴ او را مجبور کرد شماری از افسران، من جمله دامادش، را اعدام کند (همان: ۵۲۲).

در خصوص نگرش هیتلر به ژاپن، که یکی دیگر از متحدین مهم آلمان بود، نیز گفتنی است که او در جای جای سخنرانی‌ها و نوشته‌های خود عنوان کرده است که نژاد زرد از دست یابی به سطح کمال و درجات والای انسانی‌نا توان است و از این لحاظ نژادی پست به حساب می‌آید (ر.ک: شایر، همان: ۱۶۳-۱/۱۵۳). اما علی‌رغم گفتار مذکور، در کتاب *نبرد من* بارها ژاپنی‌ها را تحسین کرده (هیتلر، بی تا: ۳۴۰) و قبل از اتحاد با ایتالیا در جبهه ضد شوروی با امپراتوری ژاپن متحد شد (شارل دلاندلن، ۱۳۸۲: ۲/۵۱۳).

با ملاحظه سیر این حوادث کاملاً طبیعی است که در رفتار آلمان با ایران مشاهده شود زمانی مسائل نژادی و ملی را عنوان و دست دوستی دراز کند، در مرحله‌ای دیگر در تقسیم جهان آینده ایران را سهم استالین بداند و در زمانی دیگر تصمیم به فتح یا کودتا در آن بگیرد. بنابراین، نمی‌توان توقع داشت که در شرایط پیچیده بزرگ‌ترین حادثه تاریخ، که جنگ جهانی دوم بود، آلمان نازی خود را یگانه منجی ایران بداند و تمام سعی خود را برای دفاع از آن کشور مبذول دارد. نکته حایز اهمیت برای سیاستمداران آلمانی منابع سرشار و موقعیت مناسب ایران بود که آن هم مقطعی و گذرا بود.

۲. عدم رعایت توازن در روابط اقتصادی

روابط اقتصادی یکی از مهم‌ترین علل ایجاد پیوند میان ممالک ایران و آلمان بود. اما این ارتباط نیز به علت عدم اعمال نظارت صحیح، آینده‌ای برای ایران به همراه نداشت و ناکام ماند. این ناکامی در زمان سلطنت محمد رضا شاه نیز با حالتی گسترده‌تر از زمان رضاشاه تکرار شد. برای پی بردن به علل ناکامی روابط اقتصادی با آلمان نازی باید رویکردی به توسعه اقتصادی ایران و نقش آلمان در آن داشت. بعد از استعفای دکتر میلسپو، اداره بانک ملی و قسمتی از امور اقتصادی در ۱۹۲۸ (۱۳۰۷) به دکتر لیندن بلات (Linden Blat) از اقتصاد دانان بزرگ آلمان، واگذار

شد (لنچافسکی، همان: ۱۷۵) و امتیاز نشر اسکناس از بانک شاهنشاهی، که یک مؤسسه انگلیسی بود، به بانک ملی منتقل گردید (همان جا). از طرف دولت کوشش های فراوانی برای ایجاد کارخانجات و مؤسسات صنعتی مختلف صورت گرفت و بخش اعظم آنها به آلمان ها واگذار گردید.

در تجارت خارجی نیز به زودی آلمان ها گوی سبقت را ربودند و بدین گونه قسمتی قابل توجه از امور اقتصادی ایران را تحت نظارت خود درآوردند؛ تا اینکه در ۱۹۳۱، رضاشاه از طریق راه کاری برای حل تضاد بازرگانی شوروی و تجارت ایران، در صدد انحصار تجارت خارجی برآمد و از زمان زمامداری هیتلر در ۱۹۳۳ (۱۳۱۲) سیر تجارت ایران متوجه آلمان گردید. مسئله توسعه اقتصادی و میل ایرانیان به نیروی سوم و داشتن دولت قدرتمند متمرکز، باعث جلب توجه هیتلر گردید و در ایران نیز اقداماتی برای آن صورت گرفت. به طوری که میزان محصول و متخصصان آلمانی در این کشور پیوسته افزوده شد و کلیه امور از راه سازی گرفته تا کشاورزی و بهداشت تحت نظارت آلمان ها قرار گرفت.

تجارت دو کشور نیز از هر حیث توسعه قابل ملاحظه پیدا کرد و در ۱۹۳۵ (۱۳۱۴) با سفر مغز متفکر و اعجوبه اقتصاد آلمان نازی، به نام، دکتر یالمار ساخت (Jalmar Schacht)، به ایران، مقدمات به ثمر رسیدن پیمان تهاتری و استحکام روابط بازرگانی و صنعتی دو کشور فراهم آمد. متعاقباً فرستادگان ایران نیز عازم برلین، پایتخت آلمان، شدند و اندکی بعد رهبر «سازمان جوانان هیتلری» به نام بالدر فون شیراخ (Bilder Von Schirach) از ایران بازدید نمود و بلافاصله بعد از مراجعت وی، تبلیغات عظیم نازی ها آغاز شد (همان: ۱۸۲). نتیجه آنکه در ۱۹۳۹ (۱۳۱۸) قریب به نیمی از تجارت ایرن به وسیله آلمان ها انجام می شد و عده اتباع آن دولت، که به عنوان کارشناس و جهان گرد و غیره در ایران فعالیت داشتند، به ۲۰۰۰ نفر می رسید (برژکف، ۱۳۶۳: ۱۰۹). تبلیغات نازی ها در اظهار مطالبی نظیر مسئله همنزاد بودن و تلاش دو ملت برای

رسیدن به آزادی به بالاترین حد رسید و مقامات ایرانی را بیش از پیش در گسترش روابط اقتصادی ترغیب کرد. در نتیجه این سیاست، اولاً قدرت و نفوذ آلمان در ایران به ضرر دول شوروی و بریتانیا گسترش یافت؛ ثانیاً امنیت این کشور و اطمینان مردم به آلمان بیشتر، ولی دولت ایران از اعتدال منطقی خارج شد و نسبت به آلمان اعتماد فوق العاده ای ابراز نمود (رک: یارشاطر، همان: ۴۸-۳۸).

چنانکه گفته شد، تا سال ۱۹۳۹، که آغاز رودررویی قطب های قدرتمند جهان بود، نیمی از تجارت خارجی ایران مختص به آلمان ها گردیده بود و بسیاری از مؤسسات اقتصادی کشور ایران تحت نظارت مستشاران آلمانی قرار داشت. سیطره آنان بر حجم عظیمی از چرخه اقتصادی ایران، اشتباهی فاحش و غیر اصولی از سوی دولت مردان ایرانی بود. زیرا شریان حیاتی هر جامعه و ملتی بسته به اقتصاد آن است و چه بسا که بسیاری از اطلاعات اقتصادی هر مملکتی خواه پیشرفته، خواه فقیر و عقب مانده، باید تنها در حیطه و دسترسی برخی افراد نخبه و ذی صلاح بومی گرد آوری شود، تا نقاط ضعف و قوت چرخه اقتصادی مملکت تحت نظارت و حمایت حکومت و دولت مردانی باشد که برای حفظ و ترمیم آن از روی حس میهن دوستی گام برمی دارند. اما هنگامی که این شریان حیاتی از نظارت داخلی به بیگانه انتقال یابد، انتظار هر نوع تثبیت و نتیجه مثبت بی معنا خواهد بود (رک: ژاک شوالیه، ۱۳۷۸: ۶۵-۷۱).

قدرت و تلاش بیگانه در راستای منافع و با توجه به تاکتیک های زمانی و مکانی مد نظر خود به کارگرفته می شود و تسهیلات و اصلاحاتی که صورت می دهد، در جهت کسب موقعیت بهتر برای پیشبرد اهداف مملکت خود است. از این حیث، این گونه استنباط می شود که سپردن امور حساس اقتصادی مملکت به متخصصان آلمانی تهدیدی جدی برای استقلال ایران بود و قطعاً اهداف آینده آلمان نازی، در صورت پیروزی در زمان های بعد اگر صورت می پذیرفت - برنامه های ویژه ای برای ایران

در نظر می گرفت . در زمینه صنعتی با اینکه میزان تبادلات دو کشور در سطح بالایی قرار داشت ، لکن ایران ، چنانکه باید، سودی از این صنعت و سرمایه گذاری های عظیم نبرد(لئونارد ماسلی، ۱۳۶۵: ۱/۱۴۴) .

آلمان خود تولیدکننده صنعت بود و صنعتی که به ایران عرضه کرد، جنبه تقلیدی داشت. برای اینکه ایران فاقد فن آوری و مهارت تولیدات صنعتی و کالاهای سرمایه ای بود و علی رغم ساخت برخی از صنایع کلیدی ، نتوانست صنعت مولد و چرخه تولیدی یکسره ای در داخل خود راه اندازی کند . تولیدات کارخانه ای به صورت مواد آماده به تبدیل کالاهای سرمایه ای بود که بعد از صدور ، دوباره به صورت کالاهای سرمایه ای ، از قبیل نظامی و صنعتی و خانگی وارد می گردید ؛ و به این ترتیب ، سود بیشتر از آن طرف مقابل می شد. این نوع از تولید بر پایه خطوط تولیدی ناقص است که علی رغم حجم بالای صادرات نسبت به طرف صنعتی - از نظر وزن و حجم - به علت عدم تبدیل به فن آوری ، سودی شایان توجه به همراه ندارد(همان جا) .

۳. ایران و اعتقاد به نیروی سوم

روابط ایران و آلمان در زمان رضاشاه نوع دیگری از رؤیای حضور نیروی سوم بود . نظیر آن حدود صد و چهل سال پیش از آن توسط فتحعلی شاه در ابراز تمایل به امپراتوری فرانسه اتفاق افتاده بود ، که برای ایران سودی دربرنداشت. پس ایرانیان تجربه توسل به نیروی سوم را به خود دیده بودند ، اما عبرتی از واهی بودن آن نگرفتند . نیروی سوم آرزو و عقیده ای پوشالی بود و اشتباهی بزرگ است که پنداشته شود از کشوری نیرومند دعوت به عمل آید تا نیروهای ارتجاعی ما قبل خود را بیرون براند و بعد با کمک های بی دریغ خود استقلال سیاسی و اقتصادی را به ارمغان آورد. نیروی سوم ، به مانند روسیه و انگلیس، به حتم منافی دارد و بر طبق سیاست و اهداف مملکت خود گام برمی دارد ؛ لذا نمی توان سیاست اعمال شونده از سوی

نیروی سوم را جدا از سیاست های به کار گرفته شده از حضور تاریخی دو دولت پیشین دانست. تفاوت آنها فقط در تازگی و کهنگی و برخی ظواهر و احیاناً روش های به کار گرفته شده است. در آن زمان، علاوه بر دول شوروی و بریتانیا، دولت های نیرومند دیگر عبارت بودند از آمریکا و آلمان. این دو دولت به علت نداشتن سوابق استثماری و امپریالیستی، به مانند دو کشور قبلی منفور نبودند. بنابراین، ایران باید نیروی سوم مورد نظر را از ما بین دو دولت اخیر برمی گزید.

ایالات متحده آمریکا بر اساس قانون مصوبه ۲۹ فوریه ۱۹۳۶ (۹ اسفند ۱۳۱۴) از سوی کنگره خود، سیاست عدم مداخله را پیش گرفته بود (فونتن، همان: ۱/۵۱۸). در نتیجه، آلمان به خودی خود تنها گزینه باقی ماند. از این رو، می توان مدعی بود که به علت خشونت دو همسایه سنتی ایران زمینه ای در اذهان مردم به وجود آمده بود تا بدون هیچ گونه شناخت از هر دولت نیرومندی، که با همسایگان جنوبی و شمالی دشمنی دارد، به عنوان یک منجی آسمانی دعوت به عمل آید.

۴. حذف تیمورتاش، حذف بازوی تعادل در ارتباط با آلمان نازی

در دستگاه سلطنتی ایران به علت سرکوبی شدیدی که به عمل آمده بود، جایگاه رضاشاه بسیار محکم بود. او به هیچ یک از اطرافیان اعتماد همیشگی نداشت. بنابراین هر یک از آنان از تاریخ مصرف منحصر به خود برخوردار بود و پس از انقضای دوره مورد نظر مشمول سیاست حذف می گردید. پی گیری این سیاست از بعضی جهات سبب تحکیم قدرت شخصی شاه شد؛ ولی از جنبه های گوناگون دیگر مشکلات زیادی برای حکومت به همراه داشت. در رابطه با سیاست خارجی ایران با آلمان، قتل تیمورتاش، که مهم ترین حلقه اتصال و نزدیکی به آلمان بود، ضربه مهلکی به شمار می آید (یارشاطر، همان: ۳۸). نابودی تیمورتاش توازن سیاسی مورد نیاز سیاست خارجی به عنوان بازوی متقابل روابط خارجی حکومت را از بین برد. چرا که او روند متناسبی از تعادل نیروها بین شوروی و آلمان را به اجرا درآورده بود، و با اینکه

نظریه پرداز اصلی نزدیکی به رایش سوم بود، اما راه های نظارت بر توازن و تعادل آن را نیز در دست داشت. بعد از قتل تیمورتاش پی گیری ارتباط با سیاست مداران آلمان، بسته به نظرات شخصی شاه بود، که به علت عدم آشنایی او با طرفندهای به موقع و الزامی برای به کارگیری در برابر آلمان ها، از رسیدن به نتیجه ناکام ماند. به این ترتیب، شرایط موجود در طبقه حاکم و جامعه به نحوی از انحاء مکمل یکدیگر شدند و حاصل آن عدم درک وضعیت حقیقی به منظور ایجاد و حفظ یک رابطه سودمند بود.

۵. محافل ایرانی و شیفتگی در برابر نازی ها

با حمله آلمان به لهستان در اول سپتامبر ۱۹۳۹ (۱۳۱۸) جنگ جهانی دوم شروع شد. ایران نظیر جنگ جهانی اول در بیست و پنج سال قبل از آن، اعلام بی طرفی کرد. اما محافل ایرانی به طرز چشمگیری به آلمان ها متمایل شده بودند. این تمایل بر اثر علاقه طبقه حاکم بود و دستگاه حکومت نیز به شدت تحت تأثیر تبلیغات نازی، بدون آنکه شناخت صحیح از آن داشته باشد، قراردادش (محمد کاظمی، ۱۳۵۵: ۳۵۵). تبلیغات، بعد از نیروی نظامی، دومین اسلحه نیرومند آلمان ها در راستای موفقیت شان بود. هیتلر به وسیله تبلیغات توانست آلمانی زبانان را به هم پیوند دهد و آرزوی دیرینه آنان را برای رسیدن به وحدت برآورده سازد و شخصیتی جادویی در میان آنان بیابد (آلبرت زولر، ۱۳۷۶: ۳۰).

مردم آلمانی زبان در قیاس با دیگر مردم اروپا در سطح بالایی از علم و دانش و معرفت قرار داشتند و از هر حیث ملتی با فرهنگ و پیشرفته بودند. اما اسلحه تبلیغات نازی به قدری کارساز بود که متفکران آلمانی زبان را، به غیر از معدودی، مجذوب خود نمود (همان: ۳۱). با توجه به این اعجاز، جذب مردم ساده دل و مقهور و استبداد زده ایران آن چنان دشوار نبود.

از موارد علاقه مندی توده عوام ایرانی به آلمان ها ، به ضعف فرهنگی و نازل بودن سطح آگاهی سیاسی جامعه می توان اشاره کرد . علامت پرچم نازی ها و ظاهر افسران و نحوه سلام رومی آلمان ها به یکدیگر برای طبقه عوام جالب توجه بود و حتی برخی هیتلر را یک «سید» با خدا می دانستند که اصلا ایرانی بوده و در کرمان به دنیا آمده و نام « Germany » را در اصل «کرمانی» معنی می کردند و نام هیتلر را نیز «حیدر» می گفتند. به این ترتیب نام کامل پیشوای آلمان نازی را «سید حیدرخان کرمانی» نامیدند (Iran Geschichte..., 2009).

۶. عدم به کار گیری موضع مناسب در برابر شوروی و انگلیس

از آنجایی که کلیه امور ایران با موافقت شاه صورت می گرفت ، نقش او نیز به این ترتیب در اشتباهات صورت گرفته پر رنگ تر است. رضاشاه شخصی بود که به کمک عوامل بریتانیا به قدرت رسیده بود (آندره فونتن ، همان : ۱/۲۵۸) ، و منطق سیاسی چنین ایجاب می کرد که برای ارضای ولی نعمت خود سیاستی ویژه به کار گیرد (همان جا). اما او فاقد قدرت تحلیل و تصمیم گیری های به موقع در امر سیاست بود و با معادلات سیاسی روز دنیا، که در آن زمان دول معظم میان خود به کار گرفته بودند ، آشنایی نداشت (Ibid).

شاید سیاست نزدیکی به آلمان نازی تا سال ۱۹۴۱ ، که هیتلر هنوز فرمان حمله به شرق (عملیات بارباروسا در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱) را صادر نکرده بود ، می توانست برای موقعیت کشور خوشایند باشد ؛ زیرا تا آن زمان در ظاهر خطری از جانب دو همسایه کشور را تهدید نمی کرد و حتی در ۲۳ اوت ۱۹۳۹ (۱۶ مرداد ۱۳۱۲) ، که «ریبن تروپ» (Joachim von Ribbentrop) ، وزیر امور خارجه رایش سوم) در مسکو با استالین پیمان عدم تجاوز و همکاری متقابل امضا کرد (ویلیام شایرر ، ۱۳۶۲ : ۲/۸۱۷) ، سیاست نزدیکی به آلمان می توانست منافی دربرداشته باشد ؛ اما بعد از ژوئن ۱۹۴۱ ، که حمله آلمان نازی به شوروی باعث گشوده شدن جبهه شرق گردید و متفقین غربی

سیاست نزدیکی به شوروی را ترجیح دادند و اعمال گذشته دیکتاتور شوروی را نادیده گرفتند، ضروری بود تا رویه ای متناسب با آن شرایط اتخاذ شود. شرایطی که باعث نزدیکی شرق و غرب (با وجود تمامی اختلافات موجود میان دو قطب) به یکدیگر شد، نشان دهنده وخامت اوضاع به حد کفایت بود؛ از این نظر که هدف دو جناح (شرق و غرب) به اظطرار در آن لحظه دفع هیتلریسم قلمداد گردید.

ویژگی محسوس و شاخص اتحاد مذکور این است که دو قطب عضوان تا چندی پیش یکدیگر را دشمن خونین می دانستند؛ اما سپس متفقین غربی در نظر داشتند که به هنگام لزوم با شیطان هم به راحتی می توان کنار آمد (ژرژکنان، ۱۳: ۲۴۰). وضعیت پیش آمده شرایطی بود که دولت ایران آن را مغتنم به شمار نیاورد؛ در حالی که با قدری درایت می توانست با استفاده از سیاست روز دنیای آن زمان یعنی «نهادن دو سیخ بر آتش» (فونتن، همان: ۱۲۸-۱/۱۲۰) هم رضایت خاطر آلمان ها را جلب نماید و هم از هجوم متفقین جلوگیری به عمل آورد. موردی که دولت جوان ترکیه با ظرافت آن را به مرحله اجرا درآورد (والتین برژکف، همان: ۱۰۲).

همزمان با نزدیک شدن نیروهای غرب و شوروی، ایران در معرض حمله وحشتناک «گازانبری» از شمال و جنوب قرار گرفت. در این بین، رضا شاه به جای چرخش از موضع پیشین خود، تنها به برخی اقدامات خفیف اکتفا نمود (نطق علی دشتی نماینده مجلس در ۲۱ مهر ۱۳۲۵ در روزنامه اطلاعات)، که در برابر نیات متفقین آن چنان تأثیری نداشت. البته، ناگفته نماند که در زمان حمله دیگر امیدی به توقف هجوم متفقین نبود و بهانه های لازم برای حمله به دست آمده بود و دولت ایران باید مدت ها پیش تغییر رویه ای مناسب اتخاذ می نمود.

۷. ناآگاهی دولت مردان ایرانی از روابط دیپلماتیک ابر قدرت های زمان

اشتباه دیگر دولت ایران در معادلات سیاسی، از عدم شناخت بازی های سیاسی میان دول معظم نشأت می گرفت. در سال ۱۹۳۹ که هیتلر نقشه حمله به لهستان را در

ستاد فرماندهی ارتش آلمان مطرح کرد، برای عملی نمودن تصمیمات خود همراهی شوروی را ضروری دانست (شایرر، همان: ۲/۲۹۶). لذا در کنفرانسی که میان سران نازی و کمونیست در اوت ۱۹۳۹ در مسکو برگزار گردید، وزیر امور خارجه آلمان از سوی هیتلر به تنظیم نقشه جدید جهان پرداخت، و دنیا میان استالین و هیتلر تقسیم شد (همان: ۸۳۵).

بر اساس این تقسیمات، هیتلر ایران را در جمع مناطقی شناخت که بعد از پیروزی در جنگ به تصرف شوروی در می آمد (همان جا). این موضوع نشان دهنده نگرش و اهداف هیتلر است که برای پیشبرد منافع و نیات بزرگش به قراردادهای خود با دولی نظیر ایران توجهی نداشت و شعارهایی که برای جلب نظر شاه ایران و اطرافیانش، نظیر همترادی، به کار برده بود، تنها جنبه بهره برداری سیاسی داشته است، چرا که از دید فلسفه نازیسم، تنها نژاد خالص آریایی و برتر، آلمان ها بودند (رک: آدولف هیتلر، همان: ۲۳۲-۱۷۸).

طبیعی است که رضا شاه در مقام یک حکمران مستبد، به مانند دیگر مستبدان در راستای تصمیمات شخصی خود حرکت می کرد و چرخ سیاست کشور را به سلیقه خود به حرکت وا می داشت. این رویه استبدادی به طور خودآگاه یا ناخودآگاه فرد را به خود مطمئن می سازد و به واقع می اندیشد که بهترین اصول راه بردی تصمیمات اوست، که باید بدون توجه و اهمیت به دیگران اعمال شود (رک: آلدانوف، ۱۳۶۸: ۲۰۶-۱۴۳). اگر رضا شاه با نگرشی سیاسانه حوادث بین المللی را مورد توجه قرار داده بود، و به جای استفاده از نیروهای کارآمد امنیتی که در داخل از آنان استفاده می کرد، مأموران برون مرزی و اطلاعاتی خود را تقویت می نمود، می توانست از نحوه برخورد دیگر کشورها با یکدیگر بهره لازم را بگیرد. در همان زمانی که رضا شاه سیاست پیوند با آلمان را دنبال می کرد، در اسپانیا "فالانژیست های" تحت رهبری «فرانسیسکو فرانکو» (Francisco Frano).

دیکتاتور اسپانیا (۱۹۳۶-۱۹۷۵) با کمک های چشمگیر نازی ها موفق به سرکوبی رقبای خود گردیدند و شکل دیگری از «دیکتاتوری فاشیستی» را بنیان گذاری کردند (هیوتامس ، ۱۳۵۲ : ۸۲۰).

روابط فرانکو با آلمان ها بسیار تنگاتنگ تر از رضا شاه با آنان بود . دیکتاتور خشن اسپانیا با کمک های مستقیم و غیر قابل انکار نیروی نظامی آلمان نازی توانست به رهبری کشور خود برسد و تمام سازمان های امنیتی اسپانیا با راهنمایی سردمداران نازی شکل گرفتند (مانوئل و اسکز مونتالبان ، ۱۳۷۶ : ۲۷۵). اما رفتار فرانکو با آلمان ها نمونه کاملی از یک سیاست حساب شده بود: با شروع جنگ جهانی دوم ، علی رغم پیروزی های برق آسای متحدین در کلیه جبهه ها ، فرانکو با دفع الوقت درخواست های مکرر آلمان و ایتالیا را نادیده گرفت و تنها به مقداری تبلیغات سطحی اکتفا نمود و تنها زمانی که با تهدیدات جدی هیتلر مواجه شد ، یک لشکر از سربازان داوطلب ، (معروف به لشکر آسول) ، آن هم فقط به جبهه روسیه ، اعزام داشت.

اما در اواخر ۱۹۴۲ (۱۳۲۱) که نشانه های شکست آلمان را احساس کرد ، با گرفتن تضمین از متفقین ، دستور بازگشت لشکر مذکور را صادر کرد و بعد از اتمام جنگ ، همین نیروی اعزامی را بهانه کرد «که او با کمونیزم جنگیده نه آنان»؛ وبدین گونه یک بازی سیاسی را با موفقیت به پایان رساند (همان : ۵۷۵). همچنین است سیاست ژاپن و روسیه ، که با وجود حضور در جبهه های متخاصم ، هرگز تا پایان جنگ نبردی میان آنان صورت نگرفت (ژرژکنان ، همان : ۳۸۵). این نوع وقایع در زمان رضاشاه و یا بعد از فرار او ، می توانست مایه عبرت حکومت ایران باشد ؛ اما بعد مسافت و برخی صفات ویژه ایرانیان مانع از آن شد.

ب) مشکلات متعدد حکومت آلمان نازی ونحوه تأثیر آنها بر روابطش با ایران

۱. عدم تجربه کافی آلمان ها برای حضور در خاورمیانه و امتناع از مقابله جدی

با نیروهای انگلیسی در منطقه

از نکات قابل توجه و تأثیر گذار بر روابط ایران و آلمان ، نوع دیدگاه و نگرش دیگر دول ، به خصوص بریتانیا ، است که در خاورمیانه و آسیا دارای منافع حیاتی و باارزش بود . انگلستان برای مناطق حساسی نظیر ایران و افغانستان اهمیتی ویژه قائل می شد ، که بیشتر به خاطر مستعمره با ارزشش هندوستان بود ؛ مسئله ای که مقامات نازی به خوبی از آن مطلع بودند (لنچافسکی ، همان : ۴۷۷).

آلمان ها در طی هر دو جنگ جهانی در پی استفاده از منابع انسانی و زمینی خاورمیانه بودند ، ولی در هر دو دوره ناکام ماندند . از علل عمده ناکامی آنان در این زمینه نداشتن سابقه لازم برای چنین تصمیمی بود . دوره حضور آلمان ها در خاورمیانه و به طور کلی در مشرق ، بسیار کوتاه و مقطعی بود ، و دولتی تازه وارد به حساب می آمدند (رک: تروخانوفسکی ، ۱۳۶۶ : ۲۷۶ - ۲۳۳).

برای شناسایی راه ها و عوامل جغرافیایی و آشنایی با خلق و خوی بومیان آن مناطق به مدت زمانی طولانی تر احتیاج داشتند . شناخت مردم خاورمیانه ، به خصوص مردمان ایران ، در آن دوره کاری بس دشوار می نمود و اگر آلمان قصد داشت در این کشور از موقعیتی به مانند انگلستان بر خوردار شود ، باید ابتکاراتی فوق العاده به خرج می داد . هنگام ورود مأموران نازی به ایران ، قریب سه قرن از حضور انگلیسی ها در منطقه می گذشت و به طبع پایه های نفوذ امپریالیسم آن کشور در جای جای ایران پی ریزی شده بود . از این رو ، آلمان برای از بین بردن نفوذ انگلیس چاره ای جز از میان برداشتن همان پایه ها نداشت ، چیزی که عملی نمودن آن امری بی نهایت مشکل بود .

حضور مقتدرانه نیروی دریایی بریتانیا در نقاط حساس و مهم استراتژیک، فعالیت تعداد انبوه مستشاران نظامی، تکاپوی حساب شده مأموران امنیتی، و مهم تر از همه، آشنایی کارساز و آگاهی کافی از خلیقات مردم آن نواحی، برگ های برنده ای بود که دولت انگلستان هیچ گاه آنها را از دست نمی داد (عبدالرضاهوشنگ مهدوی، ۱۳: ۳۲۵). حفاظت از هندوستان باعث شده بود تا دولت بریتانیا ماهرترین سیاست مداران و نظامیان خود را مأمور نظارت بر اوضاع مناطق مشرف بر آن نماید. به طوری که هرگاه کوچک ترین خطری برای مروارید با ارزش خود حس می کرد، به راحتی قادر بود از طریق طرح کودتا، توطئه، ارتشاء و یا جنگ، موانع موجود را در هم شکند.

این در حالی بود که هیچ یک از سرگردان ارشد ستاد فرماندهان آلمان - به غیر از مصر - حتی از مناطق خاورمیانه دیدن هم به عمل نیاورده بودند. عوامل اطلاعاتی و جاسوسی آلمان در ایران در خلال جنگ جهانی دوم، در مقایسه با جنگ جهانی اول، ناچیز و غیرحرفه ای بودند. این اختلاف از تفاوت در شرایط دو دوره سر چشمه می گرفت: کشور ایران در آن زمان مرکزیت یافته و دارای ارتش شده بود، و دیگر آنکه آلمان متحد هم مرزی، مانند عثمانی در زمان گذشته، نداشت.

(www.nexusbor.NetIRANIKA/showthread.php,threaded,283802:12/03/2009)
 آلمان نازی به مأموران درجه پایین و نه چندان کارآمد بسنده کرده بود؛ در حالی که قدرت مانورهای نیرومندتر از آنچه به کار گرفته بود، در خود داشت؛ و نیز در برابر نیروهای نظامی انگلستان در خلیج فارس فعالیت چشمگیر و در خور توجهی صورت نداد. در صورتی که مقابله با نیروی دریایی انگلیس تا سال ۱۹۴۱، که ایران به تصرف متفقین درآمد، برای نیروی هوایی رایش امکان پذیر بود. این ادعا از آنجا نشأت می گیرد که تا اوایل ۱۹۴۴ نیروهای جنگنده آلمان نازی هنوز قدرت قابل ملاحظه ای داشت و ستاد کل ارتش سرگرم طرح نقشه ای برای بمباران نیویورک بود

و پیشرفت هایی نیز حاصل شده بود و اگر بمباران های متفقین کارخانه های صنعتی آلمان را در مناطق غربی از کار نمی انداخت، بدون شک طرح حمله عملی می گشت (www.the Avalon project Nuremberg trial proceedings vol4-24day.htm).
 باتوجه به این مسئله، طی مسافت میان متصرفات شرقی آلمان تا خلیج فارس برای نیروی هوایی مجهز و بدون رقیب آلمان چندان مشکل نبود. همچنین باید به نیروی دریایی آلمان نیز اشاره کرد: نیروی دریایی ارتش بریتانیا سال های سال بود که حرف اول را می زد، اما از دوران جنگ جهانی اول این انحصار به سطح دریاها محدود گردید. ارتش آلمان در اقیانوس ها با اتکا به زیردریایی های خود تا اندازه قابل توجهی ابتکار عملیات جنگی را به دست گرفت و توانست بر روحیه متفقین لطمات جدی وارد آورد (ویلیام شایرر، همان: ۲/۲۴۳). نبودن زیردریایی های آلمان در منطقه موجب سهولت اشغال ایران شد.

۲. کم رنگ شدن اهمیت اولیه ایران در نزد مقامات آلمان نازی

از مهم ترین عللی که بعد از آغاز جنگ سبب افت موقعیت مهم ایران در نظر آلمان ها شد، غرور بیش از حد مقامات نازی بعد از پیروزی های اولیه بود (ویلیام شایرر، همان: ۲/۲۴۳). ارتش نیرومند آلمان بزرگ ترین قدرت های اروپا را از پا درآورده بود و تنها ورود آمریکا به جنگ باعث نجات آنها از انهدام کامل گردید. پیروزی های برق آسای رایش سوم بر دول اروپایی و مخصوصاً اشغال فرانسه در مدت زمانی نه چندان طولانی، این اندیشه را در سردمداران برلین به وجود آورد که کار جنگ تا انتها باب میل شان پیش خواهد رفت (فونتن، همان: ۱/۱۷۳). همزمان با بروز خیالاتی از این قبیل، بمباران های پی در پی لندن و زمین گیر شدن ارتش سرخ، اعتماد به نفسی مضاعف در ستاد فرماندهی نیروهای مسلح آلمان ایجاد کرد. بنابراین با توجه به پیشروی های سریع، به فکر هیچ یک از رهبران نازی چنین فرضیه ای خطور نمی کرد که یکی از مهلک ترین ضربات دوران جنگ را از سمت ایران متحمل شوند. از این

رو، توجه اولیه ای که نسبت به ایران ابراز شده بود، فروکش کرد و بعد از آغاز ضد حمله متفقین، که با ورود ایالات متحده امکان پذیر شد، به علت فشار سنگین حملات، مهلت رویکردی مثمر ثمر در قبال مسئله ایران فراهم نیامد.

۳. وجود تناقضات درونی در میان رهبران نازی

از مواردی که بر روابط خارجی هر جامعه تأثیر گذار است، وضعیت داخلی حکومت آن می باشد. در زمان مورد نظر روحیه هیئت حاکم آلمان گرفتار دگرگونی های غیر قابل انکاری شده بود. حکومت رایش سوم گرفتار رقابت شدیدی برای جانشینی هیتلر بود و تمامی سیاست های کشور تحت الشعاع این موضوع قرار گرفته بود (ژولر، ۱۳۷۶: ۱۹۲). پیشوای رایش از مدت ها قبل یکی از رفقاییش به نام «رودولف هس» (Rodolf Hess) را به جانشینی خود برگزیده بود (همان: ۲۱۱-۱۹۲). اما او در دهم مه ۱۹۴۰ (۲۰ اردیبهشت ۱۳۱۹) به طور ناگهانی به انگلستان گریخت (تروخانوفسکی، همان: ۳۰۱).

بعد از فرار هس، رقابت برای جانشینی هیتلر به یکی از پیچیده ترین مسائل داخلی آلمان تبدیل گردید و این ماجرا بین سه تن از رهبران نازی به نام های «مارتین بورمان» (Martin Bormann) دبیر کل حزب نازی و مدیر دفتر هیتلر هاینریش هیملر (Heinrich Himmler) فرمانده نیروهای اس.اس، و «هرمان گورینگ» (Hermann Goring) فرمانده نیروی هوایی و رئیس مجلس رایش، به شدت تمام ادامه یافت و کشمکش آنان ضربات بزرگی بر سیاست های جنگی و خارجی آلمان وارد آورد.

در این میان، رفتاری که بورمان با «فیلد مارشال اروین رومل» (Ervin Rommel) فرمانده کل نیروهای متحدین در اروپا، از خودبروزداد، در سرنوشت جنگ تأثیری بسزا داشت. براساس تحقیقات و مطالعات وزارت های خارجه و تبلیغات آلمان نازی، طرحی به تصویب ستاد کل ارتش آلمان رسید که بر طبق آن ژنرال رومل پس از پیاده

شدن در شمال آفریقا و زدودن آن منطقه از نیروهای متفقین ، به پیشروی خود به سمت خاورمیانه و جنوب روسیه ادامه می داد؛ سپس از راه عراق وارد ایران می شد و با کمک نیروهای شمال ، که قرار بود در عمق سرزمین های شوروی پیشروی کنند، حمله خود را به هندوستان ، که شاه رگ حیاتی انگلستان بود، عملی می ساختند (لنچافسکی، همان : ۴۷۷). همان گونه که ملاحظه می شود ، دو مرحله عملیات جنگی آفریقا و شوروی کاملاً وابسته به یکدیگر بود و اگر خللی در هر مرحله وارد می آمد ، عملیات مرحله دیگر با مشکل روبه رو می شد ؛ چرا که با کاسته شدن حجم آتش یک جبهه ، نیروهای متفقین می توانستند نیروهای خود را در خطوط دیگر متمرکز نمایند و در نتیجه کلیه مناطق عملیاتی را تحت نظارت خود درآوردند(رک: تروخانوفسکی ، همان : ۳۱۸ - ۲۲۹).

در زمستان ۱۹۴۰-۱۹۴۱ اروین رومل نیروهای انگلیسی را به اعماق مصر هزیمت داد و تا ۱۹۴۲ ضربات سنگینی بر آنان وارد کرد ؛ و در ۲۷ مه ۱۹۴۲ (۶ خرداد ۱۳۲۱) ، با اینکه سیل کمک های عظیم ایالات متحده شروع به تزریق شدن به متفقین کرده بود، رومل موفق به در هم شکستن کلیه خطوط انگلیسی ها و فرانسویان در مصر شد و به نبض حیاتی متفقین در آفریقا ، یعنی « بندر اسکندریه » رسید(رک: مونتگمری ، ۱۳۴۶ : ۱۰۹) . اگر این بندر فتح می شد ، کار متفقین در آفریقا تمام بود ، اما سرنوشت جنگ آفریقا بر سر محبوبیت رومل به گونه ای دیگر رقم خورد .

در برلین پیروزی های رومل باعث کسب جایگاه ممتازی برای او در نزد هیتلر شده بود. اما برای سپاه آفریقایی مارشال رومل سرنوشتی متفاوت با آنچه پیش بینی می شد، رقم خورد. رومل پس از خرد کردن نیروهای متفقین ، به علت حجم بالای تحرکات لشکر موتوریزه ، از نظر مهمات و آذوقه ، به خصوص سوخت ، در مضیقه افتاد . از این رو ، از ستاد کل در خواست عقب نشینی تاکتیکی نمود و بر آن تأکید کرد ، علاوه بر تجدید قوا ، می تواند عملیات جنگی خود را برضد متفقین در اسکندریه به طریقی

متفاوت ادامه دهد و سرنوشت جنگ رابا پیروزی سریع تر از قبل به نفع آلمان به پایان برساند (همان: ۲۱۱-۱۸۳). اما پیشرفت فیلد مارشال به زیان دیگر مدعیان بود. اصل تلگراف رومل به دست بورمان افتاد و او با حذف قسمت دوم تلگراف فقط قسمت اول نامه را، که از عقب نشینی صحبت کرده بود، به هیتلر رساند. با این صحنه سازی، خاطر پیشوای آلمان در هم آشفت و نه تنها با عقب نشینی موافقت ننمود، بلکه دستور افزایش شدت حملات را نیز صادر کرد (همان جا). در نتیجه، رومل، که از لحاظ تدارکات با مشکلات بسیاری مواجه بود، در ۲۳ اکتبر ۱۹۴۲ (یکم آبان ۱۳۲۱) مورد حملات شدیدی قرار گرفت و تا ۳۰ مارس ۱۹۴۳ (۹ فروردین ۱۳۲۲) عملاً از پا درآمد. این سرنوشتی بود که برای جبهه استالین گراد نیز رقم خورد و مسئله حمله به هندوستان از طریق ایران پایان یافت (لنچافسکی، همان: ۴۷۵). این رویداد به خوبی نشان می دهد که اغراض شخصی تا چه حد بر سرنوشت جنگ سایه افکنده بود.

۴. اختلاف میان مأموران اطلاعاتی و سازمان های امنیتی آلمان و به کار بردن روش های جاسوسی مفید

اختلافات اعضای ستاد فرماندهی آلمان نازی با یکدیگر به میان مأموران و عوامل جاسوسی این کشور در مناطق جنگی نیز کشیده شد. مأموران مخفی آلمان قبل از شروع جنگ جهانی به خوبی تبحر خود را در خراب کاری و ایجاد بحران نشان داده بودند. قتل «دلفوس» (Engelbert Dollfus) صدراعظم اتریش، در ۱۹۳۴ و ایجاد اغتشاشات شدید در «کانال دانتزیگ» و متعاقب آن فراهم کردن بهانه های لازم برای حمله به لهستان در ۱۹۳۹، آزمایش هایی بود که جاسوسان و مأموران آلمانی به خوبی از عهده آنها برآمده بودند (شایرر، همان: ۲/۸۰۴).

بنابراین، با توجه به خطوط طویل کمک رسانی از جنوب به شمال متفقین به شوروی، امکان ایجاد خلل در عملیات حمل و نقل برای مأموران خبره نازی نمی توانست زحمات چندانی داشته باشد، اما به غیر از چند حرکت جزئی، عملیات جدی کارسازی از سوی مأموران آلمانی صورت نپذیرفت. زیرا اختلاف مقامات هر

اداره با اداره دیگر در آلمان ، باعث شده بود که کارمندان نیز از هم مجزا شوند و مستقل عمل کنند . مأموران امنیتی حاضر در ایران به دو سازمان وابسته بودند : گروهی عوامل اطلاعاتی اداره یکم ستاد نیروی هوایی ، و گروه دیگر از افراد « S.D » (sicherheitsdienst : سازمان امنیت رایش) و گشتاپو تشکیل می شدند . « اتل » سفیر آلمان نازی در ایران ، از گروه S.D بود (شولتسه هولتوس ، ۱۳۶۶ : ۵۲).

دو گروه به شدت هر چه تمام تر مراقب رفتار و حرکات یکدیگر بودند و به صورت محتاطانه و مخفی از یکدیگر عمل می کردند و در مورد اهداف آلمان در ایران هیچ گاه با هم اتحاد نداشتند و به شدت از دیگری در هراس بودند. حتی سطح اختلافات و تفاوت آنان در آداب معاشرت نیز به چشم می خورد. در اداره یکم نحوه فعالیت مأموران حالت جمعی داشت و موفقیت یک مأمور منجر به تشویق کل گروه شرکت کننده در عملیات می شد، و این عکس مقررات سازمان S.D بود (همان جا).

« لانسلو هاواس » نویسنده کتاب توطئه در تهران در اثر خود آورده است : « هیملر و شولنبرگ (سفیر آلمان در تهران و ، سپس در مسکو ، و معاون وزارت خارجه) آنی ازاهمیتی که ایران داشت ، غافل نبودند ؛ و هیملر از هیتلر خواست به گاموتا (Gamotta ، یکی از جاسوسان S.D در ایران) مدال صلیب آهنی اعطا نماید ؛ اما باید توجه داشت که چند حرکت انفرادی و بدون تأثیر تغییر دهنده آن چنان نشانی از اهمیت ویژه ایران برای نازی ها نداشت و مسئله دادن مدال به افسران به انگیزه ای روانی در نیروی های مسلح آلمان تبدیل شده بود (همان جا) .

یکی از مشکلات آلمان ها ، که باعث سر در گمی شان شده بود ، عدم استفاده از روش مناسب برای گردآوری اطلاعات با ارزش و کارساز بود . اصولاً فن جاسوسی یک اصل بسیار مهم را می طلبد ، که در هر منطقه و برای هر جامعه و مردم آن ، باید شیوه ای به خصوص به کار گرفته شود . طریقی که مأموران آلمانی در ایران به کار گرفته بودند ، به هیچ وجه متناسب با جامعه مذکور نبود . جاسوسان آلمانی به جای

فعالیت انفرادی و نفوذ شخصی در میان مردم، به استفاده از خبرچینان مزدور و سودجوی بومی اکتفا کردند. دریافت دستمزدهای قابل توجه و منافع شخصی خبرچینان محلی، باعث شد که مأموران آلمانی با سیلی از اطلاعات بی اهمیت و برخی مواقع حتی شایعات پوچ و بی اساس روبه رو شوند، تا حدی که در بسیاری اوقات افراد عادی خبرهای مهم را زودتر از جاسوسان آلمانی مطلع می شدند. بنابراین مأموران در برابر مسائل پیش آمده ای قرار می گرفتند که نمی توانستند به عملیات متقابلی علیه آنها دست بزنند.

مزید بر این علل، سخت گیری شدید افسران مافوق ادارات بر مأموران بود. کوچک ترین حرکت و تصمیم باید با اجازه و موافقت افسران مافوق عملی می شد، و این مسئله قدرت هر گونه مانور و خلاقیت مأموران را از آنان سلب می کرد، و از ترس مؤاخذه شدن، از انجام برنامه های انفرادی از طریق ابتکارات شخصی که با تشخیص خود طبق شرایط پیش آمده ضروری می دانستند، امتناع می کردند (همان: ۷۶).

به طور کلی، رعایت شدید نظام سلسله مراتبی که به صورت نظری در دانشگاه های جنگ تدریس می شود، دست و پای مأموران و جاسوسان آلمانی را مقید به قیود سنگینی کرده بود، تا حدی که نظامیان روس در این باره به کنایه می گفتند: «آلمان ها قبل از حمله به یک ایستگاه راه آهن اول بلیط می خرند و بعد آن را تصرف می کنند» (همان جا).

۵. نا هماهنگی میان وزارتخانه های تبلیغات و خارجه آلمان در پی گیری خط مشی صحیح

در نظام سیاسی نازی ها سازمان تبلیغات و وزارت امور خارجه نقش بسزا و تأثیرگذاری ایفا می کردند و بسیاری از نقشه های سیاسی آلمان ها در آن دو سازمان طرح و تصویب می شد (شایرر، همان: ۱/۳۹۲). اما نفاق و چنددستگی سران نازی، این دو سازمان مهم را نیز دچار چالش های جدی نموده بود.

در ابتدای جنگ ، دو سازمان مذکور تحقیقات و مطالعات فراوانی روی مسائل خاورمیانه و چگونگی رخنه به آن منطقه را مورد بحث و بررسی قرار داده بودند ، اما تلاش های آن دو ، با توجه به اختلافات پیش آمده در میان رؤسای آنان بلااستفاده باقی ماند(لنچافسکی، همان : ۴۷۸) .

اصل مسلم این بود که وضع متفقین از حیث نظامی قوی ، ولی از لحاظ روانی ضعیف بود . زیرا در بسیاری از کشورهای عرب و مسلمان غیرعرب احساسات ضد انگلیسی شدیدی وجود داشت. بخشی از آن، نتیجه تبلیغات ماهرانه امپراتوری آلمان از زمان جنگ جهانی اول ، و بخشی دیگر، حاصل تبلیغات جدید نازی ها بود . تبلیغاتی که علیه یهود و اسلاوها (به خصوص روسیه) صورت می گرفت باعث حصول شرایط رضایت بخشی برای آلمان ها شده بود. مسلمانان در برابر سخت گیری های قوای آلمان بر یهودی ها و اسلاوهای اروپا با بی اعتنایی برخورد می کردند . ایرانیان تحصیل کرده و اعراب ، آلمان ها را مردمی لایق می دانستند که به مراتب از مأموران مستعمراتی بریتانیا مؤدب تر و با گذشت ترند . به علاوه ، افرادی که از طبقات پایین این ملل بودند ، از خشونت نازی ها هیچ وحشتی نداشتند و رفتار آنان نسبت به یهود راتحسین می کردند(رک : بایرل ، ۱۳۴۹ : ۱۷-۱۰) .

اما چون این تبلیغات حاصلی نداشت ، انتظار اولیه و کسب موفقیت های محسوس به زودی دچار چالش های جدی گردید . مهم ترین مسئله ، عدم کوشش برای به وجود آوردن احساسات یکسان برضد متفقین در کل خاورمیانه بود . آنچه مردم خاور میانه در حقیقت بدان مایل بودند ، احراز استقلالشان بود ، و این امر نیز تا حدودی قبل از آغاز جنگ حاصل شده بود. احساسات عمومی مسلمانان از ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ ، آمیزه ای از آلمان دوستی و بی طرفی بود ، اما با توجه به وجود رهبری های نیرومند در جای جای خاورمیانه ، نظیر «رشیدعالی گیلانی» در عراق ، رژیم حاکم بر ایران ، «عزیزالمصری» و «علی ماهر پاشا» در مصر ؛ دولت آلمان نازی

سعی در ایجاد یک زنجیر اتصال در میان آنها نکرد. این عملی بود که ایالات متحده در سال های جنگ سرد از غرب خاورمیانه تا شرق ژاپن ، در جنوب روسیه ایجاد کرد و تمام راه های جنوبی «بلوک بلشویک» را مسدود نمود (لنجافسکی، همان : ۴۷۹).

اعمال نازی ها در خاورمیانه ، به هیچ عنوان قابل مقایسه با آلمان دوران امپراتوری نبود . قیصر آلمان با زیرکی تمام برگ برنده راز انگلستان ربوده بود. برگ برنده، استفاده از اعتقادات دینی مسلمانان و معرفی خود به عنوان بزرگترین حامی مسلمین جهان در برابر امپریالیزم بود . در پی این تبلیغات ، شورش های عظیمی بین سالهای ۱۹۱۷ - ۱۹۱۵ (۶- ۱۲۹۴) در میان ملل مسلمان علیه انگلستان به پا خاست . اشتباه بزرگ آلمان نازی در این بود که به جای آنکه فعالیت خود را متوجه پیوند مسلمانان روسیه (قفقاز و جنوب روسیه) و مرکز خاورمیانه کند، متوجه اشتغال سطحی به چند جنبش پراکنده شده بود .

زیرا بین مسلمانان شوروی زمینه ایجاد یک انقلاب عمومی مهیا بود ؛ ضمن اینکه به سبب پیوند خونی دیرینه میان مسلمانان این منطقه و ایرانی ها، ایجاد یک جبهه واحد عقیدتی دور از دسترس به نظر نمی رسید. از این نظر که در دوران مشروطه مجاهدان قفقاز کمک های بی دریغی به آزادی خواهان ایران رسانده بودند(همان جا). وزارت خارجه آلمان به وضوح با این وضع آشنا بود و حتی با برخی از روحانیون در مورد این نقشه وارد مذاکره شده بود اما کارشکنی و غرور سازمان تبلیغات دستگاه نازی ، با وجود نظریه پرداز از خود راضی آن ، « آلفرد روزنبرگ » ، اجازه عملی شدن نقشه های وزارت خارجه را نداد .

علت عمده مخالفت سازمان تبلیغات ، مسائل نژادی و نگرش نامعقولانه به مسلمانان و دین اسلام از سوی روزنبرگ بود . به این ترتیب ، تبلیغات آلمان از مقصود استفاده از نیروی دینی بازماند(همان جا).

ج: موقعیت جغرافیایی و راه های ارتباطی ایران

پس از حمله آلمان به شوروی در ژوئن ۱۹۴۱، یکی از راه های مهم کمک رسانی به آن کشور خطوط آهن و راه های شوسه ایران شناخته شد. قبل از گزیدن ایران، چند راه دیگر نیز برای کمک به روسیه مورد مطالعه قرار گرفت: «مورمانسک» در منتهی الیه شمال غربی روسیه، «ولادیوسک» در شمال «کره»، و بغازهای «بسفور» و «داردائل» (محمد کاظمی، همان: ۲۸۱). راه های مورمانسک و ولادیوسک برای حمل و نقل به مقدار زیاد مناسب نبودند. علت آن، بعد مسافت و شرایط نامساعد جوی برای آمدوشد منظم بود. دولت ترکیه نیز بغازها را بسته بود و برای بازکردن آنها لازم بود که با ترکیه جنگ شود؛ در صورتی که این دولت متفق غیر خصم دول غربی بود. بنابراین، یگانه راهی که باقی می ماند و درد سری نداشت، ایران بود، که اگر نظم و قراری داده می شد، حمل محمولات سنگین به مقدار زیاد راعملی می ساخت. ولی نیروهای متفقین اعمال این تفکر را، قبل از شروع آن، به سادگی امکان پذیر نمی دانستند. آنان می پنداشتند اگر به فرض آنکه ایران مرزهای خود را به سوی آنان باز می کرد، عده زیادی از متخصصان آلمانی در این مملکت بودند، و از این هراس داشتند که به دستور دولت برلین جریان حمل و نقل مختل شود و خراب کاری به عمل آید (اتواسکورزونی، ۱۳۷۶: ۲۸۲). لذا دول شوروی و انگلیس بعد از دو اولتیماتوم، در ژوئن و اوت ۱۹۴۱، بهانه های لازم را به منظور هجوم به ایران پیدا کردند و حضور نظامی انگلستان و روسیه در کشور باز هم تکرار شد.

نتیجه گیری

به کار نگرفتن خط مشی مناسب سیاسی و منطقی توسط شاه ایران در برابر همسایه های شمالی و جنوبی کشور، در نهایت موجب فراهم شدن بهانه های لازم مورد نیاز آنها برای اشغال ایران گردید. طرز تلقی رضا شاه درباره آلمان و ایمان به پیروزی نهایی قوای آن و شیوه نگرش وی به مسائل جهانی، تأثیر بسزایی در تصمیمات وی داشت؛

که البته ناشی از عدم آشنایی او با سیاست های مرسوم میان جوامع بود. نا آگاهی از بازی های نوین سیاسی بین المللی ، باعث شد تا حکومت ایران از ایجاد اعتدال مناسب در روابط اقتصادی و سیاسی با دیگر دول باز ماند و آشکارا کفه ترازوی روابط خود را به نفع آلمان سنگین نماید. از طرف دیگر ، وجود اختلافات و تناقضات میان رهبران آلمان نازی و منش نژادپرستی آنان ، موجب گردید تا از توجه به موقعیت استثنایی ایران در تعیین سرنوشت جنگ غافل شوند و اهمیت حیاتی آن کشور را نادیده گیرند . این موارد مسائلی بودند که دول متفق از آنها آگاه بودند و به علت شرایط بحرانی پیش آمده بر اثر جنگ با آلمان برای ایشان ، و نیاز مبرم ارتش سرخ به مهمات دول غربی ، سرانجام هجوم شان به ایران میسر گردید.

کتابنامه

الف) کتاب ها

۱. آلن ، و.ش . ۱۳۴۸ ، به قدرت رسیدن نازی ها ، ترجمه محمود محمود ، تهران ، جیبی.
۲. آلدانوف، مارک . ۱۳۶۸، آخرین روزهای دو دیکتاتور، ترجمه م.ح عباسپور، تهران، میلاد.
۳. اتواسکورزونی . ۱۳۷۶، جنگ ناشناخته، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، البرز.
۴. بایرل، ج . ۱۳۴۹، جنگ طولانی ، ترجمه ابوطالب صارمی ، تهران ، امیر کبیر.
۵. برژکف ، والتین . ۱۳۶۳ ، خاطرات ، ترجمه هوشنگ جعفری ، تهران ، نشر نو.
۶. بورین، گ.آ.د. ۱۳۵۶، رازهای جنگ جهانی دوم، ترجمه کیخسرو کشاورزی، تهران، گوتنبرگ .
۷. تامس ، هیو . ۱۳۵۲ ، جنگ داخلی اسپانیا ، ترجمه مهدی سمسار ، تهران ، خوارزمی.
۸. تروخانوفسکی ، و.گ . ۱۳۶۶ ، زندگی نامه سیاسی وینستون چرچیل ، ترجمه کیخسرو کشاورزی ، تهران ، پویش ، ج ۲.
۹. تولند ، جان . ۱۳۷۳ ، آدولف هیتلر ، ترجمه عبدالحسین شریفیان ، تهران ، اساطیر ، ج ۲.
۱۰. چرچیل ، وینستون . ۱۳۶۱ ، خاطرات ، ترجمه تورج فرازمنند ، تهران ، نیل ، ج ۳.

۱۱. دولاندلن، شارل. ۱۳۸۵، *تاریخ جهانی*، ترجمه احمد بهمنش، تهران، دانشگاه تهران، چ ۱۰.
۱۲. زولر، آلبرت. ۱۳۷۶، *زندگی خصوصی آدلف هیتلر*، ترجمه محمد ابریشمچیان، تهران، سمیر.
۱۳. شایرر، ویلیام. ۱۳۶۲، *ظهور و سقوط رایش سوم*، ترجمه کاوه دهگان، تهران، فردوسی.
۱۴. _____ . ۱۳۷۱، *سال های کابوس*، ترجمه جهانبخش زنگنه، تهران، علم.
۱۵. _____ . ۱۳۶۲، *آدولف هیتلر*، ترجمه یوسف باکویی، تهران، مرزبان.
۱۶. شوالیه، ژاک . ۱۳۷۸، *دولت قانونمند*، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی، تهران، دادگستر.
۱۷. فونتن، آندره. ۱۳۶۷، *تاریخ جنگ سرد*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، نو.
۱۸. کاظمی، محمد . ۱۳۵۵، *تاریخ پنجاه ساله نیروی زمینی شاهنشاهی ایران*، تهران، ارتش.
۱۹. لنچافسکی، ژرژ . ۱۳۳۶، *تاریخ خاورمیانه*، ترجمه هادی جزایری، تهران، اقبال.
۲۰. ماسلی، لئونارد. ۱۳۶۵، *نفت، سیاست و کودتا در خاورمیانه*، ترجمه محمد رفیعی مهر آبادی، تهران، رسام، ج ۲.
۲۱. مشن، ژاک بنوا. ۱۳۴۶، *جهان در میان دو جنگ*، ترجمه مهدی سمسار، تهران، اشرفی، ج ۲.
۲۲. مک اسمیت، دنیس . ۱۳۶۳، *موسولینی*، ترجمه محمود رضایی، تهران، تیرازه.
۲۳. مونتالبان، مانوئل واسکز . ۱۳۷۶، *منم فرانکو*، ترجمه مرتضی کلانتریان، تهران، آگه.
۲۴. مونتگمری، برنارد . ۱۳۴۶، *خاطرات*، ترجمه امیر فریدون گرگانی، تهران، گلشایی.
۲۵. هولتوس، شولتسه . ۱۳۶۶، *خاطرات*، ترجمه مهرداد اهری، تهران، نشر نو.
۲۶. هیتلر، آدولف . بی تا، *نبرد من*، ترجمه ش. عنایت، تهران، شهریار و خرد.
۲۷. یار شاطر، احسان . ۱۳۸۴، *روابط ایران و آلمان*، ترجمه پیمان متین، تهران، امیر کبیر.

ب) روزنامه ها

۱. *روزنامه اطلاعات*، ۱۲ / ۲ / ۱۳۴۹، آرشیو روزنامه اطلاعات.
۲. *روزنامه اطلاعات*، ۲۱ / ۷ / ۱۳۲۵، آرشیو روزنامه اطلاعات.

ج) اینترنت

1. www.NexusbornetIRANIKA/showthread.php,threaded,283802:12/03/2009.
2. www.TheAvalonProjectNurembergTrialProceedingsVol4-24Day.Htm 24/03/2009.
3. *Iran Geschichte Pahlewidan Reza Shah Praesentiert Von persiano, persiano . de* , Alle Rechte vorbehalten. 24/01/2009.